

کانون زلزله‌های سیاسی
در سال ۵۶



ژرف‌نگار علم‌انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

معمای چگونه مردن

اینک برایم جای کمتر تردیدی نیست که «چگونه مردن» را اگر پیچیده‌ترین معما ندانیم، بی شک یکی از پیچیده‌ترین معماها در مسائل انسانی است. در جای جای تاریخ هر ملت نام و یاد انسان‌هایی ثبت است که مرگ شان موج آفرین و تاریخ ساز بوده است. در اینجا جای این پرسش است که مرگ‌هایی چنان با شکوه و ستایش‌انگیز را چگونه می‌توان توفیق یافت.

چگونه مردن در نگاه شماری از پژوهشگران انسانی و مطالعات فرهنگی

در پندار و باور شماری از پژوهشگران مسائل انسانی، «چگونه مردن» برآیند و تابع چگونه زیستن است و جز به چگونه زیستن نباید اندیشید. بر پایه‌ی پنداری چنین است که در سخن‌ها و نوشته‌های به یادگار مانده از آنان این مضمون دیده می‌شود که: خدایا چگونه زیستن را به من بیاموز، «چگونه مردن» را خود خواهم آموخت.

چنین باور و پنداری چندان دور از انتظار هم نیست. چراکه آنچه در این زمینه، نخست در ذهن و باور می‌نشیند، نقش تعیین‌کننده‌ی «چگونه زیستن» است در «چگونه مردن».

چگونه مردن در عرفان دعا

آنچه زمینه ساز پی بردن به نادرستی و کاستی این باور و پندار است، اندیشه در ژرفای

ادعیهی پیامبر ﷺ و اهل بیت اوست که چگونه در نیایش با خداوند همواره بر درخواست مرگ زیبا و ستایش انگیز - علاوه بر درخواست زندگی زیبا - اصرار داشته‌اند.

حل معما، با استفاده از شبیه سازی

برای روشن شدن عوامل ناشناخته‌ی اثرگذار بر «چگونه مردن» می‌توان از شبیه سازی سود برد و از مثالی استفاده کرد:

قله‌های بلند شعر و ادب، در ادبیات هر ملت

در دنیای شعر و ادب، شاعران بزرگی را می‌شناسیم که سروده‌هایی بی‌بدیل به یادگار گذاشته‌اند. در ادبیات عرب شاعرانی چون امرؤ القیس و متنبی ... در ادبیات پارسی شاعران بزرگ و پر آوازه‌ای چون سعدی، حافظ، خیام و در ادبیات تاریخ معاصر شاعرانی چون نیما و اخوان ثالث.

در ادبیات روم و نیز اروپای پس از رنسانس نیز چهره‌هایی پر آوازه مطرح‌اند. وجه مشترک چهره‌هایی از این دست، جهان شمول بودن و مرزناشناسی است. شاعران بزرگی که در ادبیات هر قوم به عنوان قله‌های بلند شعر و ادب درخشیده‌اند، درخشش و جاذبه‌ای فراسوی مرزها دارند و از حرمت و جایگاهی معتبر - بیرون از مرزهای جغرافیایی و احیاناً تاریخی - برخوردارند.

ساده اندیشی در ارزیابی آفرینش‌های جاودان

بسا برای شاعرانی جوان و نو اندیش، پذیرفتن بی‌بدیل بودن شعر سعدی و حافظ سنگین باشد. چنان‌که بر این باور باشند که آفرینش غزل و قصیده‌ای را برتر از سروده‌های سعدی و حافظ - از هر جهت - توانا هستند.

آنچه در این باور ساده اندیشانه مورد غفلت است، عواملی است که هم از توان و اختیار شاعران بزرگی چون سعدی و حافظ بیرون است و هم از توان این مدعیان. به تعبیری دیگر، آنچه غزل شیخ و خواجه‌ی شیراز را جاودانه کرده است - به گفته‌ی استاد شفیعی کدکنی - تنها خلاقیت فردی نیست. عوامل ناشناخته‌ی دیگری نیز بر جاودانگی آفرینش هنری آنان اثرگذار بوده است که از آن جمله شرایط تاریخی است. بگذریم از ناشناخته‌هایی دیگر که از قلمرو

شناخت ما محجوبان بیرون است. شاید بتوان با خلاقیت فردی شیخ و خواجه‌ی شیراز به رقابت برخاست، اما - در مثل - شرایط تاریخی آنان بیرون از قلمرو توان و اختیار ما و آنان است و غیر قابل تکرار. چنین است که خواجه‌ی شیراز، موفقیت‌های بزرگ را در گرو امداد روح القدس و فیض او می‌داند.

شرایط تاریخی مرگ‌های با شکوه و تاریخ ساز

مرگ‌های باشکوه و تاریخ ساز نیز، تنها معلول چگونگی زیستن نبوده و نیست. در این میان عواملی ناشناخته را نقش و اثری ست تعیین کننده، از آن جمله، شرایط تاریخی که برای همه کس قابل فهم است.

در تاریخ اسلام - چون تاریخ هر ملت - مرگ‌هایی را می‌شناسم چنان باشکوه و ستایش انگیز که هر یک سرآغاز تحولی ژرف بوده‌اند. شاید بتوان از مرگ ابوذر غفاری در تبعیدگاه ربذه، به عنوان نخستین مرگ موج آفرین و تاریخ سازی یاد کرد که در فتنه‌های پس از بعثت تحولی ژرف را زمینه ساز بوده است و سهمگین ترین ضربه را بر فتنه‌ی سیاه کاخ سبز فرود آورده است.

از آن پس، رهروان راه ابوذر - اگر در چگونگی زیستن قدرت انتخاب نداشته‌اند - با چگونگی مردن، از کرامت و آزادی خویش دفاع کرده‌اند. بررسی مرگ‌هایی ستایش انگیز از این دست، از بایسته‌های پژوهش در تاریخ اسلام است که اوج آن را در حماسه‌ی عاشورا می‌توان یافت و آن را به تحلیل نشست.

مرگ امیرکبیر

ایران اسلامی و نیز ایران معاصر نیز شاهد مرگ‌هایی موج آفرین و تاریخ ساز بوده است که خود موضوع پژوهشی ست بایسته. نمونه‌ای از این مرگ‌ها را می‌توان مرگ امیرکبیر در تاریخ معاصر دانست که در انقراض استبداد قاجاری نقش آفرین بوده است.

مرگی مشکوک در مهاجرت

در این مقاله، سخن از مرگ مشکوکی ست در مهاجرت که به حق شهادت لقب گرفت.

مرگی موج آفرین در تاریخ انقلاب اسلامی ایران که از آن باید به عنوان کانون زلزله‌های سیاسی تاریخ انقلاب یاد کرد. مرگی چنان با شکوه که در برابر آن بزرگترین شهادت‌های تاریخ انقلاب اسلامی ایران رنگ می‌بازد.

سخن از مرگی ست که موج آن در سال ۵۶ همه‌ی محاسبه‌ها و معادله‌ها را در ایران به هم ریخت و حضرت امام قدس سره از آن به عنوان یکی از الطاف خفیه‌ی الهی یاد کرد.

نیرنگ فضای باز سیاسی

واقعیت این است که از همان نخستین روزها که با حضور امریکا در ایران سیاست خارجی این کشور دستخوش تحولی تاریخی شد، همواره رژیم شاه برای اجرای اصلاحاتی زیر فشار بود و بعدها - در پی شکست تجربه‌ی دولت امینی - فلسفه‌ی انقلاب سفید، بیش از هر چیز پاسخ به این درخواست و فشار بوده است.

در این میان آنچه رژیم را در تنگنای سختی قرار می‌داد، تضاد و تناقض سیاست مدرنیزه کردن کشور بود با اختناق سیاسی حاکم بر ایران. توسعه‌ی اقتصادی و صنعتی با توسعه‌ی سیاسی و فرهنگی - به مثابه‌ی دورویه از یک سکه - در ملازمه‌اند و تفکیک ناپذیر. چنین بوده که گام‌های رژیم در راه توسعه، عقیم می‌نمود و رفته رفته، تنگنا به بن بست کشیده می‌شد.

از سوی دیگر استبداد، دیکتاتوری و خودکامگی در هویت و ذات و سرشت رژیم شاه چنان ریشه دار بود که با نفی آن، رژیم نفی می‌شد. مشارکت و حضور مردم، شرط اساسی توسعه‌ی سیاسی ست و برای رژیم‌های استبدادی پذیرفتن و باور کردن مردم امکان پذیر نیست. چنین بود که هم رژیم شاه و هم امریکا در جریان مدرنیزه کردن کشور و داستان اصلاحات، همواره خود را فریب می‌دادند. در حرکت زمان و روند تاریخ ضرورت‌هایی نمایان و نمایان تر می‌شد که در پاسخ به آن، فریب کار ساز نبود.

با این همه، در روند مبارزه‌ی مردم نیز مسائلی پیش آمده بود که برای رژیم شاه و امریکا مایه‌ی امیدواری بود. جدایی روشنفکران از نیروهای مذهبی، امید مردم به حرکت مسلحانه و ناامیدی آنان با خیانت گروه‌ها، خودفروشی شماری از روشنفکران و سازش و تحجر شماری از حوزویان شرایطی را فراهم کرده بود که رژیم از تجربه‌ی فضای باز سیاسی چندان احساس خطر نمی‌کرد.

اما واگرهای تاریخ

نمی‌دانیم اگر طوفانِ عواطف در پی آن مرگ موج آفرین بر نمی‌خاست چه پیش می‌آمد. پس بینی تاریخ - بر پایه‌ی طرح اما و اگرها - دشوارتر از پیش بینی ست. با این همه، جای این احتمال هست که منهای آن طوفانِ عظیم و پی آمدهای آن، روند رویدادها چنان نبود که مهار آن از توانِ رژیم شاه و امریکا بیرون باشد.

به تعبیری دیگر می‌توان چنین گفت که فضای باز سیاسی هر چند که از سوی جناحی از امریکایی‌ها بر رژیم شاه تحمیل شد، اما در محاسبه‌ی آنان پیش بینی‌ها بر پایه‌ی سناریوهای متفاوت چنان بود که آزادی به بحران و انقلاب نیاانجامد. آنچه از محاسبه‌های آنان بیرون بود، همان طوفان سهمگین و بحران آفرینی بود که با رحلت فرزند حضرت امام آیه الله حاج سید مصطفی قدس سرهما پیش آمد.

اربعین

فرصت را در یاد آوری این نکته‌ی تاریخی مغتنم می‌شمارم که آنچه طوفان عواطف مردم را در ابراز احساسات نسبت به حضرت امام قدس سره از کنترل رژیم بیرون برد، تصمیم به هنگام شماری از نیروهای انقلاب اسلامی بود در برنامه ریزی سنجیده در برگزاری مراسم اربعین در قم. درست است که جامعه‌ی ایران در آن روزها فرصتی یافته بود که پس از ۱۵ سال اختناق، عقده‌ی دل بگشاید و در ابراز وفاداری نسبت به رهبر تبعیدی نهضت در صحنه حضور یابد. با این همه، آنچه در مراسم اربعین در قم گذشت علاوه بر عواطف طبیعی مردم، معلول فرصت شناسی نیروهایی بود که در بهره وری از شرایط تاریخی آن روزها، آنچه در توان داشتند به کار گرفتند.

بر حسب برنامه ریزی سنجیده و ستایش انگیزی - که نگارنده خود در جریان جزئیات آن بوده است - به همه‌ی نیروهای هوادار نهضت در سراسر ایران هشدار داده شد که در استفاده از این فرصت تاریخی، از هیچ تلاشی دریغ نکنند.

از سوی دیگر، با هدف خنثی کردنِ جو سازی‌های منافقین در آن روزها که می‌کوشیدند موضع گیری شماری از عالمان انقلابی را در برابر خود، بر چسب سازش با رژیم بزنند - که این تلاش مطلوب رژیم نیز بود - گویندگان آن مراسم، همه از کسانی انتخاب شدند که به تازگی از

زندان آزاد شده یا از تبعیدگاه بازگشته بودند.

خطای فاحش رژیم

شکوه آن مراسم چنان بود که رژیم شاه نتوانست دندان بر جگر بفشارد و موج آن را از سر بگذراند. همانقدر که نیروهای انقلاب در برگزاری آن مراسم، سنجیده و هوشمندانه عمل کردند، رژیم با خشمی جنون آمیز، سنجیده واکنش نشان داد. واکنش رژیم شاه، انتشار مقاله‌ای اهانت آمیز به حضرت امام در روزنامه‌ی اطلاعات بود. روح و جوهر این واکنش، دهن کجی به عواطف و احساسات مردم بود که اشتعالی از آتش قهر و خشم مردم را در قم به دنبال آورد و حادثه‌ی ۱۹ دی سال ۵۶ را در قم زمینه ساز شد.

تسلسل اربعین‌ها

از این پس ایران اسلامی شاهد انفجاری فزاینده از عواطف شد که هرگز در تاریخ نهضت‌ها تا آن روز سابقه نداشته است. انفجار تبریز در اربعین قم، انفجار یزد در اربعین تبریز، انفجار جهرم و کشتار در قم در اربعین یزد...

بحرانی فراگیر

رفته رفته بحران فراگیر شد چنان که مرکز حکومت رژیم را نیز در کام خود بلعید. آن روز که خیابان‌های اصلی تهران شاهد راه پیمایی‌های میلیونی شد، تماشاگران و تحلیل‌گران خارجی همه دریافتند که موج انقلاب مهار شدنی نیست.

خطاهای پی در پی

فرصت را در اشاره به خطاهای پی در پی رژیم بحران زده‌ی شاه در آن روزها، مغتنم می‌شمارم. پیش از اشاره به شماری از آن خطاها گفتمی ست که بر حسب قانونمندی شگفتی‌آوری در حرکت تاریخ، همه‌ی رژیم‌های فاسد چنین بوده‌اند که با خطاهای پی در پی به استقبال مرگ می‌شناخته‌اند. در ریشه‌یابی قانونمندی‌هایی از این دست، آموزنده‌ترین نکته‌های توحیدی نهفته است که در جای جای قرآن مورد اشاره است و شرح آن نیازمند فرصتی دیگر.

موج تبعید در پی مراسم اربعین در قم

در روند همین خطاهای پی در پی بود که رژیم در واکنش به برگزاری مراسم اربعین در قم - که پیش از این از آن یاد کردیم - شماری از دست‌اندرکاران آن مراسم را تبعید کرد. نخست پنج تن محکوم به تبعید شدند و در پی آن شماری دیگر به آنان پیوستند. با حضور تبعیدیان در جای جای کشور - که شمارشان از مرز چهل می‌گذشت - همه جا پایگاه‌هایی ایجاد شد که در فراگیر شدن موج انقلاب نقشی مؤثر داشتند. پیش از این به خطای دیگری اشاره شد. پس از این نیز فرصتی برای اشاره به خطاهایی دیگر خواهیم داشت.

موج اعتصاب

با فراگیر شدن بحران، رژیم در برابر قیامی کاملاً مردمی قرار گرفت. آن‌چه از این پس پیش آمده است، پیش از آن‌که معلول اندیشه و ابتکار افراد و گروه‌ها باشد، معلول طبیعی حرکت ملی و قیام مردمی است.

جامعه‌ی ایران در آن روزهای خاطره‌انگیز، جامعه‌ای زنده‌ای بود که عزمی ملی را در براندازی رژیم به نمایش می‌گذاشت. بر حسب هر ضرورت و به هنگام، گام‌هایی سنجیده و درست به طور طبیعی برداشته می‌شد.

موج اعتصاب‌هایی که رژیم شاه را فلج کرد، یکی از برجسته‌ترین گام‌هایی است که در آن روزها برداشته شد. اوج این موج را در اعتصاب کارکنان شرکت نفت می‌توان به بررسی و تحلیل نشست. پیدایش مراکز و کانون‌هایی که هدایت نهضت را در ایران - با رهبری حضرت امام - عهده دار بودند نیز پاسخی به ضرورت‌های مبارزه بود و جوششی طبیعی از متن ملت. به تعبیری دیگر، این کانون‌ها و مراکز زاینده‌ی نهضت بودند نه پدید آورنده‌ی آن.

فاحش‌ترین خطای رژیم

شاید بتوان از تلاش رژیم در زمینه سازی هجرت حضرت امام از نجف به پاریس، به عنوان فاحش‌ترین خطای رژیم یاد کرد. با انتقال حضرت امام از نجف به پاریس، افکار عمومی جهان بیش از پیش با انقلاب اسلامی، شعارها و رهبری آن آشنا شد. از این پس شمارش معکوس عمر رژیم آغاز شد و هر تلاشی در جهت سرکوبی نهضت

عامل اشتعالی جدید می‌شد. پس از آخرین تلاش مذبحخانه‌ی رژیم - در پی سفر شاه به امریکا و جلب موافقت کاخ سفید - در ایجاد جمعه‌ی سیاه و خونین تهران، حادثه‌ی ۱۷ شهریور، برای همگان روشن شده بود که خشونت و خونریزی کارساز نیست. با این همه، شماری از مهره‌های رژیم هم چنان به کشتار و خشونت می‌اندیشیدند. شاه نیز در دیدارهای خود با سفیران امریکا و انگلیس - چنان‌که خود در خاطراتش آورده است - استفاده‌ی گسترده از ارتش رازمزه می‌کرد. در این میان حادثه‌ی لویزان در آستانه‌ی تاسوعا و عاشورای ۵۷، احتمال انشعاب در ارتش را چنان تقویت کرد که زمینه‌ی این زمزمه نیز منتفی شد. چنین بود که در راهپیمایی میلیونی مردم در سراسر ایران و در تاسوعا و عاشورای سال ۵۷ طومار عمر رژیم به دست توانای ملت در هم نوردیده شد و آخرین فصل داستان انقلاب که پرخطرترین صفحه‌ی تاریخ انقلاب اسلامی و تاریخ معاصر ایران است با عزمی ملی و بی بازگشت رقم خورد.

جمع بندی

روشن است که موضوع این مقاله، نه حدیث انقلاب اسلامی ست و نه تحلیل آن. اگر مروری بر رویدادهای مهم سال ۵۶ و ۵۷ داشتیم، تنها به این دلیل بود که نقش مرگ با شکوه و تاریخ ساز آیت الله حاج سید مصطفی خمینی و تأثیر آن بر روند انقلاب روشن شود. بر این باورم که هر پژوهشگر منصفی از تصدیق این واقعیت ناگزیر است که آنچه رژیم پهلوی را در ایران اسلامی برانداخت، زلزله‌های سیاسی ایران در سال ۵۶ و ۵۷ بوده است که کانون این زلزله‌ها رابی هیچ تردیدی باید مراسم اربعین قم شناخت به شرحی که گذشت.

مرثیه‌ای ناسروده

شگفتا! که مرگی با این شکوه و شعاع گسترده و نقش آفرینی بی‌مانند، پس از پیروزی انقلاب مسکوت مانده است. راز این سکوت، موضوع پژوهشی دیگر است. آنچه در اینجا با اشاره‌ای می‌توان یاد آور شد، ویژگی‌های روحی و معنوی حضرت امام است که از آنچه به شخص و بیت او مربوط بود، جز در حد ضرورت دم نمی‌زد. چنین بود که مرثیه‌ی مصطفی در جریان انقلاب اسلامی تاکنون ناسروده مانده است.